

بررسی چگونگی ورود نگره های روسی به اندیشه های نوگرایانه ایرانی در آغاز دوره قاجار (با نامل بر نمونه آخوند زاده)

اکبر ظریفی

دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی نجف آباد، ایران

akbarzarifi@gmail.com

سیدعلیرضا ابطحی فروشانی (نویسنده مسئول)

استادیار گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی نجف آباد، ایران

abtahi1342@yahoo.com

فیض الله بوشاسب گوشه

دانشیار گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی نجف آباد، ایران

f.boushasb@yahoo.com

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا ۲۷۱-۲۰۰۸) - سال ۱۶ شماره ۶۳ - صفحه ۸۴-۶۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۲/۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۱۲

چکیده

آغاز مناسبات با شمایل تازه میان ایران و روس، به زمان شکل گیری حکومت قاجار بر می گردد. پیش از آن مناسبات دو کشور تنش آلود نبود. از روزگار صفویان مناسبات اقتصادی شاکله این مناسبات بوده است. تا روزگار پتر، اهمیت چاره سازی از سوی روسیه برای کارگزاران ایرانی نبود و بیشتر روس ها به داشتن روابط علاقه و نیاز داشتند. پی آمدهای این منازعه چه تاثیری روی نوگرایی ایرانیان گذاشت؟ و این تاثیر چگونه و دارای چه کیفیتی بود؟ و در کجاها تاثیر مستقیم گذاشت؟ پس از جنگ های میان دو کشور در آغاز دوره قاجار، مسائلی اتفاق افتاد که این مسائل روی کیفیت مناسبات تاثیر مستقیم داشت. مسیر قفقاز راهی شد برای ایرانی ها که از آن طریق با بارقه های زندگی مدرن آشنا شده و تلاش کنند به دست آوردهایی برسند. روس ها زودتر از ایرانی ها با مدنیت اروپایی آشنا شده بودند و پتر تلاش کرده بود که روسیه را سراسر غربی کند. پس از جنگ ها نیز ایرانی ها تلاش کردند به مدنیته که عامل پیروزی روسیه در جنگ ها شناخته شده بود دست پیدا کنند. اندیشه ورزان ایرانی مستقر در قفقاز و یا مرتبط با قفقاز، نخستین کسانی بودند که تلاش کردند با اروپا آشنا شوند و نگره های نوگرایانه اروپایی را بومی کرده و به کشور انتقال دهند. شناسایی راه های ورود اندیشه هایی که می تواند برای توسعه ساختار های کشور ضروری و مفید باشد، با نگاه به گذشته همیشه ضروری است. به ویژه برای کشورهایی که تازه در مسیر توسعه قرار گرفته اند.

کلمات کلیدی: ایران و روس، قفقاز، آخوندزاده، نوگرایی، نگره های روسی، تزار، آزادیخواهی

مقدمه

آغاز سده نوزدهم میلادی برای برخی کشورهای اروپایی، دوره ثمر دادن و شکوفایی ایده‌های سده گذشته بود که در گذشت زمان، تبیین شده و اکنون بهین راهکارها شناخته می‌شد. برای دیگر جاها، رسیدن به این شرایط تابع متغیرهایی بود که این متغیرها از محیط ارتزاق می‌کرد. یعنی بسیاری از کشورها زمینه‌های بایسته برای این پذیرش را نداشتند و باید برای رسیدن به آن مرحله کوشش می‌کردند. اما برخی کشورها دارای «عناصر» و «شرایط محیطی» مناسب بودند و برای رسیدن به جایگاهی همانند ویا نزدیک به آن کشورهای نام‌برده مشکلی نداشتند، اگرچه سختی‌ها و نیازهای رسیدن به آن پایه را می‌بایست متقبل شده و احساس کنند. در ایران عناصر اندیشه ورز و نخبگان عرصه‌های گوناگون علمی، آمادگی علمی خود را برای «درک» شرایط و چگونگی ورود به آن، پیرو هر جریانی نگه‌داشته بودند. اما، مهم این است که متوجه باشیم که برای رویارویی با نگره ها و اسباب تازه، فضای بایسته مورد نیاز است و در این بخش وجود نداشت و باز مهم تر اینکه فهم این نداشتن نیز به روشنی زائیده نشده بود. برخی از اندیشه ورزان ایرانی به خاطر نزدیکی به فضای اندیشه ورزی روسیه در قفقاز، با نگره های بومی آن مناطق آشنایی یافتند. این آشنایی که دوره طولانی تری را پشت سر گذاشت، از آنان افرادی ساخت که برای شناخت آن محیط و هم چنین شناخت نگره های نو که در اروپا شکل گرفته بود یا می‌گرفت، مرکز توجه قرار گرفته می‌شدند. یکی از مهم ترین این افراد میرزا فتحعلی آخوندزاده است. آخوندزاده چگونه با محیط فکری روسی در قفقاز آشنا شد؟ نگره های مهمی که در اروپای غربی جغرافیایی زاده شده و از سوی اندیشه ورزان روسی مورد توجه قرار گرفته شده بود، چگونه مورد توجه وی قرار گرفت و به ایران منتقل شد؟ مایه های دیگرگون این نگره های منتقل شده به روس و پس از آن به ایران چه بود؟

آنچه که به نظر می‌رسد، تاثیر دست مایه های بومی در ایران و نقش مهم و تاثیر گذار آن بر روی پذیرش مفاهیم نو است، که خواه ناخواه روی ایده های آخوندزاده تاثیر عمیق

داشته است و از آن به مقاومت اندیشگی محیط باید نام ببریم. این مقاومت به این منجر می شد که اندیشه ورزان لعاب محلی برای ارائه اندیشه های خود را ضروری پیشبرد کار بدانند. باید به گونه ای سخن می رانند که مخاطب زمینه های پذیرش آن را داشته باشد. پس دو مرحله زایش برای اندیشه های اصلی در این مناطق وجود داشت، یکی تاثیر محیط قفقاز - که خود از روس تاثیر داشت - و دیگری توجه و الزام نگاه به ساختار فضای فکری ایران و آماده کردن نگره ها برای تطبیق های حداکثری با نگره های بومی، جهت اقبال برای پذیرش آن.

پیشینه تحقیق

نوشته های آخوندزاده که در آغاز قالب ادبی هنری داشت، مفاهیم نو را برای مخاطبان خود همراه داشت. این مفاهیم، یافته های او بود که در محیط قفقاز پرورش یافته و به روشنی تاثیر روسی و رنگ ایرانی به خود گرفته بود. او از نخستین ایرانیانی بود که نوشته هایش مورد استفاده نواندیشان ایرانی قرار گرفت و نگرش نو او موجب تقویت این خواست در بین ایرانیان گردیده بود. به همین دلیل نگاه او به برخی مفاهیم اساسی اندیشه ورزی مورد استقبال دیگران در ایران قرار گرفت. و البته تاثیراتی که او از محیط گرفته بود بر روی برداشت های دیگران نیز اثر گذاشت و اکنون این تغییر برداشت ها در این مقاله آورده شده است.

در خصوص آخوندزاده، کار فریدون آدمیت - اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده - دارای جامعیت به نظر می رسد، از این نظر که در باره نوشته ها و خط سیر تاریخی اندیشه ورزی و حتی روابط و مناسبات او با اندیشه ورزان قفقازی و روسی. از بین مقالاتی که در پیرامون موضوع نگاشته شده و می شود به عنوان پیشینه در نظر گرفت مقاله «بررسی اندیشه های ولتر و آخوندزاده (بررسی چگونگی ورود آرای ولتری به مرزهای ایران از

طریق آخوندزاده» نوشته سعید گنج بخش زمانی است. این مقاله بررسی ادبی و هنری نمایشنامه های آخوند زاده را از نظر تاثیر اندیشه های ولتر انجام داده است و بر روی مباحث اندیشه های اجتماعی - فرهنگی و سیاسی نگاهی ندارد و همچنین تاثیر نگره های روسی را در بردارد. مقالات دیگری نیز در همین مقوله بررسی نمایشنامه ها و تاثیرات روش های روسی بر نوع نگاه آخوندزاده را داشته اند اما تنها از منظر ادبی و هنری نگرش آخوندزاده را پی گرفته اند. از جمله «پژوهشی در باب ریشه های واقع گرایی سده نوزدهم روسیه در نمایش نامه های میرزا فتحعلی آخوندزاده» نوشته احسان دینانی و دیگران و همچنین «بازتاب رئالیسم انتقادی روسیه در ادبیات فارسی معاصر» نوشته مطهر کریمی و دیگران. در این مقاله به بررسی دقیق رئالیسم انتقادی روسیه در بخش ادبیات و هنر نمایشنامه نویسی پرداخته شده است. در این میان تاثیرات این نگره ها را در نمایشنامه های آخوندزاده می بینیم و اعتراضات ضمنی وی به وضع موجود در ایران را می توان ملاحظه نمود. بررسی نگره های اساسی که سخن این نوشته است در این نوشته ها نیامده است.

پایه گذاری اندیشه ورزی نوگرایی ایرانی مرتبط با فضای روسیه

۱- وضع اندیشه ورزی روسیه در آغاز سده نوزدهم (میزبانی از اندیشه های ولتر)
آیزیا برلین^۱ تحلیل الکساندر هرتسن^۲ را درباره شرایط اجتماعی روس پیش از انقلاب اکتبر چنین می آورد: «...در روسیه بورژوازی شایان توجهی وجود نداشت... شرایط اجتماعی برای اصلاحات اساسی لیبرال هم وجود نداشت، تا چه رسد به انقلاب. (برلین، ۱۳۷۷: ۲۲) تازه این سخن و تحلیل هرتسن و پذیرش یا نگرش برلین به این موضوع، برای دهه نخست سده بیستم است، یعنی مدت زمانی بسیار طولانی، گذشته تر از زمان سخن ما.

^۱ - Isaiah Berlin

^۲ - Alexander Herzen

۱- مقایسه دو جامعه، روسیه و اروپای غربی در آغاز سده ۱۹

اروپای قرن ۱۸م دو هدف را دنبال می کرد: نابودی فئودالیسم و نابودی حاکمیت کلیسا. روشن است که ساختار این دو موضوع در روسیه متفاوت تر از اروپای مورد نظر در سخن ما بود، در نتیجه شکل برخورد با این دو ویژگی هم، در روسیه می بایست متفاوت تر باشد. در آغاز سده ۱۹م، قدرت و نفوذ حاکمیتی کلیسا و ساختار فئودالیسم در روسیه و اروپای مورد نظر کاملاً مانند هم نبود. قدرت و اقتدار فئودال ها در روسیه به نسبت اروپا، هنوز باقی مانده تر بود. این باقی ماندگی کیفی، به متغیرهای گونه گونی وابسته بود که از «شرایط» و «امکانات» محیطی سرچشمه می گرفت. وابستگی جامعه به زمین، هنوز نسبت به اروپا معنادار بود و چارچوب های نظام مربوطه هنوز با قدرت برقرار، و اقتدار بایسته برای کنترل وضع را دارا بود. قدرت کلیسا هم هنوز در پیوند با ساختار حکومت، پابرجاتر از آن سوی دیگر اروپا می بود. باز روشن است که این پایداری، به نبود و یا ضعف قدرت اندیشگی جدید در این سوی عالم به نسبت آن سوتر بود. بنابراین، مقاومتی که در روسیه میان برخی اندیشه ورزان در برابر «حاکم» و «مذهب» صورت می گرفت، متأثر از میزان اقتدار موجود در ساختار بود که از پیوند این دو حاصل می شد. این میزان اقتدار در اروپای مورد نظر، به صورت معناداری از میان برداشته شده و این مهم در یک روندی آرام تر به نسبت اتفاقاتی که در آینده در روسیه قرار بود بیفتد، تحقق یافته بود. ناکارآمدی دستگاه کلیسا و ساختار فئودالی در بخش هایی از اروپا، طی یک بازه زمانی طولانی تر آشکار شده و بنا به همین دلیل، شکل برخورد میان عناصر ساختار شکن و ساختار موجود، در یک بازتعریفی مدرن تکوین یافته بود. چیزی که در روسیه نه این زمان برای تحول صرف شد و نه زمینه های نظری آن آب بندی گردیده بود.

هنوز سلطنت استبدادی مطلق فئودالی بر سرنوشت توده ها سیطره داشت. شیوه پدرسالاری فئودالی بر زندگی و اخلاقیات مردم حکم فرما بود. این اسلوب زندگی و

حکومت، در برخورد با تمدن نوگرای اروپایی و با شکل گرفتن نطفه های جدید اجتماعی، عیب و نارسایی خود را پیش از پیش نشان می داد. سرعت در ایجاد تعادل در تحولات، میان اندیشگی و ساختار مذهب کلیسای شرق، گرایش به نگره های تند را در آینده دامن زد. انکار خدا و اخلاقیات حقیقی، در اندیشه های این سوی عالم بیشتر و پررنگ تر عملیاتی شد، در حالیکه در اینجا تولید نشده بود. در فرانسه و انگلیس، اندیشه ورزان کمتر به سوی انکار خدا گرایش عملی پیدا کردند تا جاهای دیگر، اگرچه نظریه های قوی در این خصوص در همین جاها زائیده شد. این به «شرایط» محیطی ارتباط داشت.

۲-۱- امیزبانان روسی اندیشه های ولتر

فضای روشنفکری روسیه به ویژه آن بخشی که در این سخن طرف بررسی ماست متأثر از اندیشه های «ولتر»^۳ (پرستلی، ۱۳۷۲: ۱۹۹-۱۹۸ نیز میرسکی، ۱۳۵۴: ۸۲-۸۱). و خود ولتر هم متأثر از اندیشه های توسعه یافته در انگلیس بود. «ولتر با سفر به انگلستان، توسعه یافتگی آنان را در عرصه های مختلف، به چشم مشاهده کرد. او در سال ۱۷۲۶م که با درخواست تبعید به انگلستان از باستیل رهایی یافت، دنیایی جدید را پیش روی خود دید» (گنج بخش زمانی، ۱۳۷۸: ۵). در انگلستان با آزادی ها آشنایی یافت، اگرچه همه طبقات از این موهبت برخوردار نبودند - و ولتر این را می دانست - اما همین اندازه از بهره مندی برای یک فرانسوی، در روزگار ولتر نایافتنی بود. (گنج بخش زمانی، ۱۳۷۸: ۵). این به معنای آن نبود که ولتر تمام آنچه را که از انگلیسی ها می دید و می خواند باور کند و یا بپذیرد. در بسیاری موارد اظهار نظرهای او در خصوص بعضی از نویسندگان آن دیار سنگین تمام می شد و ناراحتی هایی را هم ایجاد می کرد (پرستلی، ۱۳۷۲: ۷۸). اصرار ولتر برای پذیرش دیدگاه انگلیسی ها در همه بخش ها نبود بلکه «به جنبه هایی توجه

۳ - Voltaire

داشت که در آن، آراء و نظرات ضد دینی و اصلاحات ساختاری اجتماعی - سیاسی، مبنا بوده است.» (گنج بخش زمانی، ۱۳۷۸: ۶).

روسیه در سده ۱۸م دارای غنای فرهنگی به اندازه استواری و عمق ادب اروپا نبود. و در همان زمان بود که همانند بسیاری از کشورهای دیگر دور از اروپا به سوی فرانسه گرایش پیدا کرد. یک دلیل بسیار تاثیر گذار این بود که « زبان فرانسه، زبان دوم دربار روس بود.» (شهباز، ۱۳۸۱: ۲۱۰-۲۰۹، نیز، گنج بخش زمانی، ۱۳۷۸: ۷). و یک موضوع دیگر را که باید دقت داشته باشیم و برای ادامه سخن به آن نیازمندیم و در بالا به آن اشاره شد، این نکته است که ولتر در تاثیرپذیری از نویسندگان انگلیس و فرانسه، آنچه را که علیه مذهب و ساختار حکومت بود، بیشتر پسندیده بود. این خود بخود توجه و حمایت از کشش به سوی فرانسه را در جمع اندیشه ورزان روسیه تقویت کرد. کیفیت محتوای انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه، به واسطه اندیشه های نو که در آن به ارمغان گذاشته شده بود، به سرعت مورد توجه و پذیرش: نخست اندیشه ورزان و سپس جوامع هدف آنها قرار گرفت. روسیه تزاری هم به خاطر ساختار استبداد مطلقه، زمینه خوبی برای پرورش و رشد اندیشه های نوگرایان بود.

در میان روس ها، «الکساندر سرگیوویچ پوشکین»^۴ (۱۸۳۷ - ۱۷۹۹م) از نخستین اندیشمندان روسی بود که از ولتر اثر گرفت. فضایی که او در آن پرورش یافت بیشتر فرهنگ فرانسوی را نمایش می داد. گرایش او به سوی کنش های با محتوای انقلابی از همین ویژگی نشأت می گرفت. او به اتفاق دیگر دوستانش در منزل پدری جمع می شدند. «موضوع سخن آنها، تاسیس جمعیتی بود که با کلاسیسم فرانسه بجنگد و به دوران بردگی روسیه پایان بخشد.» (شهباز، ۱۳۸۱: ۲۱۰ - ۲۰۹). این نگره در طول زندگی پوشکین، مسیرش را ادامه داد. و در این راه اتهامات زیادی به او وارد شد و تبعید به سبیری را هم

^۴ - Alexander Sergeevich Pushkin

استقبال کرد. اما برای سخن ما، بودن او در قفقاز برای ادامه روند تبعید و تنبیه او مهم است. «ورود اندیشه های ولتر از دریچه پوشکین به مرزهای قفقاز، امری اجتناب ناپذیر می نموده است... که به دنبال اثرپذیری «لرمانتوف»^۵ از پوشکین و عقاید او، مطلب کامل تر می شود (زمانی، ۱۳۷۸ : ۸). لرمانتوف هم بعدها به قفقاز منتقل شد در اینجا بود که با جمعیت «ماه دسامبر» تماس برقرار کرد و «از آرمان های آنها آگاهی یافت... زبان آذری آموخت و به ترجمه بعضی از آثار منظوم و مثنوی گرجستان و آذربایجان پرداخت (شهباز، ۱۳۸۱ : ۲۷۰). نقش لرمانتوف در انتقال افکار پوشکین به قفقاز - که در آثارش از او اثر پذیرفته بود - مهم بود. روشن است که ولتر در نوشته ها و آثار پوشکین و عقاید او تاثیر مستقیم داشت و نقش لرمانتوف می تواند «...نقش یک کاتالیزور را ایفا کرده باشد، چرا که او همچون ولتر، اشعار پرشور و لبریز از آزادی خواهی و انقلابی گری می سرود» (گنج بخش زمانی، ۱۳۷۸ : ۹). این سخنان به این معنی نیست که این نویسندگان بدون کم و کاست محتوای ذهنشان همان چیزهایی بود که در فرانسه و یا انگلیس ذهنیت ها را تشکیل داده بود. نویسندگان روس با درک روح زمان خود، افکار و آرای نویسندگان فرانسه و انگلستان، به خصوص ولتر و «جورج گوردون بایرون»^۶ را تحلیل کرده و حاصل آن را در آثارشان تجلی داده اند. به بیان پرستلی، «سانتی مانتالیسم» ولتر به «رومانتی سیم» لرمانتوف رسید و بعد در روسیه و قفقاز به «رنالیسم» در نوشته ها و نگره های دیگران رسید (پرستلی، ۱۳۷۲ : ۱۹۹-۱۹۸). «گستره تفکرات ولتر با غربال گریهای نویسندگان روس، بستری آماده برای تولد نوع جدیدی از ادبیات فراهم ساخت که با رشد این اندیشه ها در تفلیس، راه نفوذ به ادبیات کهن گرای ایران را باز کرد» (زمانی، ۱۳۷۸ : ۱۰).

^۵ - Lormantov

^۶ - George Gordon Byron

نگاه اندیشمندان روسی به فرانسه موجب پی گیری اندیشه های رایج روز در نگره های آنان شد. تاثیر انگلستان بر اندیشه ورزان فرانسوی نیز باعث شد که برداشت های آنها از آن دو مرکز با تلفیق و تاثیر درون مایه های روسی، موجب شکل گیری محتواهای تازه در نگره ها و احیاناً روش های تازه گردد. کشمکش اندیشه ورزان روس با مفاهیمی که از اروپا به وسیله خود و یا به وسیله دیگران، به روسیه رسوخ می یافت، همیشه ادامه داشت. یعنی این انتقال بدون پوست اندازی و پوشش روسی گرفتن، بسیار دشوار می نموده است (رک: برلین، ۱۳۷۷: ۳۵۴-۳۱۷). برخی از نویسندگان نقش اصلی این انتقال را بازی می کردند و افرادی نیز نقش اتصال دهنده و مکمل را بازی می کردند. این انتقال ها بنا به ویژگی های زمانه به قفقاز صورت گرفت و این «فرصت» بود تا اندیشه ورزان ما که بنا به هر دلیلی در قفقاز مستقر بودند، از آن فرصت استفاده کنند.

۲- میرزا فتحعلی آخوندزاده و نمونه هایی از اندیشه های نوگرایان

۱-۲ روند و چگونگی ورود به فضای اندیشه ورزی منتقد در قفقاز

این موضوع که آخوندزاده که بود و چرا و چگونه در قفقاز مستقر شد، در بررسی ما جای مهمی ندارد. به بیان خودش «نژادش از پارسیان است، خودش از ملت ایران و وطنش ایران زمین است.» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۹). جایی که به دنیا آمده بود «نوخه (شوشی) زادگاهش مرکز تجارت و صنعت ابریشم بود. اهل آنجا مانند آذربایجان شیعی مذهب و متعصب بودند» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۱). مرکز تجارت و صنعت بودن شوشی و نیز تعصب مذهبی مردمان در آنجا به سخن ما بهره می دهد. مهم است بدانیم که در قفقاز، آنچه آخوندزاده را تحت تاثیر قرارداد چه بود؟ و چه محتوایی داشت؟ و این محتوا چه تغییراتی را در فضای اندیشه ورزی ایران ایجاد کرد؟

«از نظر تاریخ اندیشه در ایران، این نکته دارای اهمیت است که اگر از شمار معدودی از روشنفکران صرف نظر کنیم، عامه ایرانیان نه تنها در آغاز اصلاحات در دارالسلطنه

تبریز، بلکه حتی دهه هایی پس از آن نیز دریافت روشنی از سرشت دوران جدید، الزامات نهادهای آن و معنای دگرگونی های آن پیدا نکردند و هر نویسنده ای از ظنّ خود فسانه ای در باره آن می ساخت (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۱۱۱). بناست که آخوند زاده را از شمار همان معدود نفرات به حساب آوریم. والبته اظهار نظر طباطبایی، اگرچه تمام نظرات دیگران در خصوص بهره مندی ایرانیان از اندیشه های جدید را رد نمی کند، اما روشن است که این شعاع محدود، جای تکیه اساسی به بسیاری از نگره های اندیشه ورزان را تنگ می کند. دیگران به هر دلیل، تلاش اندیشه ورزان را «سعی» آنان و توجه به «ویژگی ها» و «شرایط» دانسته اند (میرسپاسی ۱۳۸۴: ۱۱۲). پذیرش حداقل ها از کنش ها در ساحت اندیشه، برای بسیاری از اندیشه ورزان، جهت رسیدن به حداقلی از توقعات برای تغییر کافی است. روی سخن ما بر کیفیت حقیقی مایه های اندیشه های اندیشه ورزان مورد بررسی در این مقاله نیست. پس این هردو نظر در ادامه کار به کمک تحلیل های ما خواهند آمد.

آخوندزاده در میان اندیشه ورزان نوگرای ایرانی در دوره معاصر از دوجنبه جایگاه ویژه دارد: نخست اینکه مسیر آشنایی او با اندیشه های اروپایی آن روزگار از دیگر جستجوگران ایرانی ماهیت افکار نو در اروپا، متفاوت است. و دیگر اینکه او نخستین اندیشه ورزی است که نقش اساسی در شکل گیری نگره های ویژه و راهنمایی و کشیدن نخبگان به سوی نوگرایی-ازجنس مورد نظر در سخن ما- در سده نوزدهم داشته است؛ نوگرایی ای که در روند ایجاد اصلاح در ایران، تحولات معنادار را با محتوای تاثیرات مداوم آفرید. پیش از او نوگراهایی داریم که در قالب عمومی این مهم جای دارند و اندیشه ورزی نظری و عملی هم داشته اند. او «از مفاهیم و اندیشه های نوین، با پیش زمینه های ذهنی فعال خود سخن می گوید» (آخوند زاده، ۱۹۵۱: ۲۰-۱۹).

پایه ریزی تحولات فکریش به دست هم شهری او صورت پذیرفت. «میرزا شفیع» نامی در گنجه با روش زندگی ای متفاوت روی او تاثیر بسیار گذاشت. او «دانشمندی

روشندل، شاعر و استاد خط نستعلیق» بود. «از راه تدریس خصوصی زبان و ادبیات فارسی و عربی، نسخه برداری کتابها گذران می کرد» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۲). این ملا بدون اتکا به دیگر افراد و یا حکومت، مطابق با آنچه فکر می کرد، همانطور هم زندگی می کرد. «پیش ملایان متهم به الحاد بود، آزارش می کردند. او هم اشعار طنز آمیزی علیه آنان می سرود. از دیدگاه ایمانیان از کفر گویان بود.» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۲). میرزا شفیع خودش شاگرد حاجی عبدالله، ملای آزاد اندیش زمان خود بود، یعنی ویژگی فکری میرزا شفیع، برگرفته از معلمی بود که مورد توجه از منظر دگراندیشی قرار داشت. معلم میرزا شفیع هم، متهم به الحاد بود. «آدلف برژ»^۷ نوشته است: «از نظر هوش و فکر مرد برگزیده ای بود و خوی و منش عالی داشت.» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۲). آخوند زاده آرام آرام در برخورد با چنین دگراندیشان و شرکت در جمع و «محافل» آنان، رویه فکری و زندگی شکل کیفی گرفت. محفل «دیوان عقل» از نخستین محافلی بود که در منزل میرزا شفیع تشکیل می شد و درباره شاعران بزرگ ایران بحث می شد. «میرزا شفیع نیز اشعارش را در انتقاد و طعنه زدن به اهل دین و دولت در آن مجمع می خواند [این نوع رفتار] گرایش فکری آن مجلسیان را نشان می داد.» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۸).

غرض این نیست که شکل دهی شخصیت فکری نوگرای آخوندزاده را بدون فرصت، به این افراد نسبت دهیم. چون نمی توان تصور کرد که او بدون مقدمه فکری به سمت چنین نگره هایی کشش داشته باشد. اگر مایه ای از جسارت همراه با انگیزه در او نمی بود، گرایش به این اندیشه ها را در ادامه کار کم رنگ تر می شد دید. اما، تاثیر این افراد با چنین دیدگاه هایی، در آغاز کار میرزا فتحعلی به اندازه ای است که او را دلگرم به پی گیری رشد نهال نگره های خود کرده باشد. به ویژه اینکه جنس دریافت از این سخنان، تنها به ساحت

^۷ - A. Berge

ایده ها باقی نمی ماند و به عملکردهای آنان در آن روزگار هم کشیده می شد. مگر نه اینکه ملا از مسیر کارها و آموزش هایش امورات خود را می گذرانید؟ بررسی و پی گیری هدف ها و آمال شرکت کنندگان در این محافل مورد جستجوی هم دیگر قرار می گرفت. چون ادامه روند چنین نشست هایی، در همان روزگار هم به سادگی ممکن نمی شد. میرزا اشفیع از شاگردش - میرزا فتحعلی - پرسید: «از تحصیل علوم چه منظوری داری؟» گفت « می خواهم روحانی بشوم»، «می خواهی تو ریاکار و شارلاتان بشوی؟ عمر خود را در صف این گروه مکروه ضایع مکن؛ شغل دیگر پیش گیر.» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۳ نیز آخوند زاده، ۱۳۵۷: ۳۵۱).

آخوندزاده در آموزش های اولیه، فراگیری علوم اسلامی را دنبال کرده است. اگرچه این یک روال عادی میان خانواده های ایرانی بود که در ابتدا، فرزندان خود را برای آموزش علوم دینی می گذاشتند، اما برای آخوندزاده از آن جهت قابل اهمیت است که با ایده ها و رفتار آتی او کاملاً هم خوانی ندارد و در این مورد جای سخن بسیار است.

او آموزش زبان روسی را فرا گرفته و در نوامبر ۱۸۳۴ به استخدام کارگزاری قفقاز برای «وردستی» مترجم، -عباسقلی بیگ، معروف به بکی خان- درآمده است. «در تفلیس که ساکن شد، زندگیش وارد مرحله تازه ای گشت» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۹). این بکی خان، بنا به مقتضای شغلی خود با دیگر اندیشه ورزان مستقر در قفقاز و تفلیس در ارتباط بود و این مهم توانست در پیشبرد کارهای نخستین آخوندزاده بهره زیاد برساند. بکی خان از سال ۱۸۱۹م مترجم دستگاه حکومت روس در گرجستان بود. «...با گریبایدوف، پوشکین، ارباب دکابریست از جمله مارلینسکی، و دانشمندان و رجال انقلابی گرجستان دوستی نزدیک داشت. میرزا فتحعلی از مقام علمی و اجتماعی بکی خان بهره گرفت و به محافل علم و هنر راه یافت (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۵).

تفلیس جای تجدد خواهان و مخالفان گریخته از روسیه و جاهای دیگر قفقاز بود. از ایران هم گروه های جمعیتی که ناراضی و یا به دنبال کار بودند و یا «...تحت تاثیر فقر، استبداد و بی عدالتی در ایران و تجربه امپریالیستی روسیه تزاری در رابطه با کشورشان، جذب افکار انقلابی و مساوات طلبانه در مناطق قفقاز شدند» (شاکری، ۱۳۸۴: ۱۲۵-۱۱۳)، به آنان می پیوستند. مشارکت افرادی که از ایران به قفقاز می رفتند، از این نظر قابل اهمیت است که شناسایی محیط و روش های مبارزه را در قفقاز درست تشخیص داده بودند و مبارزه با ساختار استبداد تزاری را در آن محیط مفید می دانستند و فضای داخلی، به خاطر نفوذ زیاد روس در حاکمیت ایران، برای پیشبرد اهداف بسیار نا امن و شاید غیر ممکن بود. این مهم نشان می دهد که قدرت منتقدین در قفقاز بسیار بالا می بود و مطلب دیگر اینکه قدرت کنترلی روس در ایران بهتر از قفقاز عمل می کرد و دیگر اینکه، رشد اندیشه های نوگرایان مبتنی بر عمل، در قفقاز بسیار بیشتر رشد یافته بود. اینجا محافل گوناگون ادبی، اجتماعی و سیاسی تشکیل می شد - چه به صورت آشکار و چه به صورت پنهان. در این محافل نقد در راس برنامه ها بود. متفکران منتقد روسی در این دوران مورد توجه آخوند زاده قرار گرفتند و از آنان تاثیر پذیرفت. از کسانی چون: «پوشکین، چرنیشفسکی، لرماتوف، گریبایدوف و گوگول... و نقادان روسی از گرتسن، بلینسکی و دابرولیوبوف» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۹). اکنون دیگر گفتنی است که دقت در استفاده از زبان روسی در بررسی ها و نوشته های خود و دیگران که او تمایل به خواندن آثارشان داشت، مساله ای مهم است. آیا اگر در کنار مترجم کارگزاری روس قرار گرفت، به او کمک کرد که هم پای نوشتن به زبان روسی، ترجمه به زبان روسی را هم با اصرار ادامه دهد؟ و یا اینکه گرایش او برای ترجمه آثار نویسندگان همراه و همجنس با محتوای فکری او چه جهت و مبنایی داشت؟ و روشن است که تنها در این پروسه، نگاه او به کار فقط انجام وظیفه شغلی نبود و او از این راه به دنبال رسیدن به آرمان هایی بود که برای آنها انگیزه هایی غیر از انجام شغل و گذران امور

داشت. «نوشته های خردمندان اروپا را به ترجمه روسی آنها خوانده... یا از راه تالیفات روسی به عقاید و آرای آنان پی برده است» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۹). پسرش هم برای انتقال آثار و اندیشه ها در ترجمه به زبان روسی و فارسی به او کمک می کرد.

در تفلیس با «خاچاتور ابویان»^۸ ادیب رئالیست ارمنستانی و بیزار از کلیسا، «چاواوازه»^۹، لرمانتوف، آزادی پرست روس و «باراتا شویلی»^{۱۰} و یکی خان در محفل چاواوازه گرد می آمدند. دوستان دیگری نیز داشت که از میان نظامیان صاحب منصب و بادانش بودند. «... نکته قابل توجه این است که در ربع دوم سده نوزدهم از میان طبقه بیک های قفقاز اهل دانش و فکر و نویسندگی برخاستند که همه از سیاست تزاران انتقاد می کردند. شناخت روابط میرزا فتحعلی با آن کسان در تحلیل زندگی فکری او در خور اهمیت است» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۶). نفوذ بیک ها در آن محدوده، برای پیشبرد کارها بسیار مفید بود. و نفوذ آنان در میان بسیاری از مردمان موجب می شد که سفارش ها و خواست های آنان مورد توجه قرار بگیرد و در ایجاد تحرکات و دلبستگی های آن مردمان دست می داشتند.

همانگونه که در پیش بیان شد، افزون بر اندیشه ورزان سرزمین قفقاز که در محافل گوناگون گرد می آمدند، ناراضیان بخش های دیگر سرزمین روس هم یا به عنوان تبعید ویا خود خواسته ویا برای راحتی کار به سوی قفقاز روی می نهادند، و روشن است که ورود این افراد که می توانیم از آنان به عنوان شخصیت های آماده کنشگری اجتماعی و سیاسی یاد کنیم، بدون بهره برای کنشگران اندیشه ورز از سویی و دردسر برای ساختار حکومت تزارها از سوی دیگر نمی بود. « همانطور که افسران جوان روسی شعارهای انقلاب فرانسه

^۸ - Kh.Abovyan

^۹ - A.Chavchavadzeh

^{۱۰} - Barata shovily

را از جنگ پیروزمندانه با ناپلئون از پاریس به روسیه ارمغان آوردند - تبعید یافتگان شورش دکابریست نیز همان افکار را به قفقاز و گرجستان نشر دادند.» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۷).

۲-۲ نشانه های تحول در اندیشه ها (تحولات اجتماعی، مذهب، آزادی، نگاه فلسفی-سیاسی)

۲-۲-۱ نگره هایی با مایه های فلسفی-سیاسی:

آخوند زاده در مواجهه با اندیشه های نو، نگاهی تازه داشت و بر همین اساس نگره های او سراسر از مایه های غربی بهره نداشت. او مفاهیم جدید را از اروپاییان گرفته و به اقتضای ذهن خود آن را برای ایران نسخه پیچیده است. «از مفاهیم و اندیشه های نوین، با پس زمینه های ذهنی فعال خود سخن می گوید» (آخوند زاده، ۱۹۵۱: ۲۰-۱۹). شکل گیری اندیشه های پایه ای او در قفقازی که سراسر زیر نفوذ اندیشمندان ناراضی روس بود، انجام یافت. بارقه هایی از نگره های زادبومش، خواه ناخواه در قوام یافتن اندیشه اش تاثیر اساسی داشت. بومی گرایی او رنگ محیط روس را به خود گرفته است و آرامش در کنش هایش، رنگ باخته تر است (شاکری، ۱۳۸۴: ۱۲۵-۱۱۳). این مهم در آینده، میان نوگراها کمی رنگ باخت و تاثیر پذیران از کسانی مثل آخوندزاده هم مجبور بودند، دست به عصا تر گام بردارند. وگاهی گام هایی به عقب نیز داشته باشند. چون آنها آرامش محیطی منطبق با اندیشه ها را در ایران، مانند قفقاز که آخوند زاده آنجا مستقر بود، نداشتند. و این مطلب در جریان مشروطه بیشتر نشان داده شد (اتحادیه، ۱۳۷۵: ۱۳۲). مخالفان تحول، بیشتر از میان کسانی هستند که حفظ وضع موجود، بهره مندی آنان را به هم نخواهد زد و منافع آنان به صورت عمومی و خصوصی، با تصلب شرایط تضمین می گردد از جمله «اشرافیت در ایران همانند مانع در برابر اصلاحات متجددین عمل کردند» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۲۸۷).

آخوند زاده به آثار گذشته [نوشته ها] با نگاهی انتقادی نگاه می کرد «بیشترین اهمیت آخوندزاده در آن است که به میراث علمی-فلسفی گذشته بانظری انتقادی می نگریست» (آدمیت، ۲۵۳۷: ۶). «اصولا سخنان خود را در هاله ای از انتقاد بیان می کند.

هدف تنقید او، اصول اداره ی مستبدانه، خرافه پرستی، عقب ماندگی فرهنگی و جز این هاست» (صدیق، ۲۵۳۷: ۲۰). آثار گذشته برای آینده می تواند راهگشا باشد به شرطی که میان گذشته و آینده پلی تصور بشود و این محور، تقویت کننده خواهد شد. اما نگره های انقلابی، قطع محور امروز از گذشته را از اصول می دانند و لزوم «کنش های بنیان کن»، علامت سوال بزرگی روی یافته های دیروز است که ناکارآمدی ساختار را باعث شده اند. گذشته ای که امروز - نگره های امروز - را تایید نکند، به کناری نهادن بهتر! «آخوند زاده در آثار فلسفی - سیاسی خود، بیانی خاص دارد و بر اصول مبارزه متکی ست و آن چنان است که فجایع و ناکاستی های کشورهای خارجی را - نه روسیه را که تبعه ی آن بود - افشاء می کند و ایده های آزادی طلبانه را کم و بیش به صراحت تبلیغ می کند (آخوندزاده، ۲۵۳۷: ۱۳-۱۲). پیوند سنت و نوگرایی در همین اتصال محوری برخی عناصر دیروز و امروز است که صورت می گیرد. آنجایی که این پیوند از مسیر خود حاصل شد، به مفهوم درستی از تغییر و تحول رسیدند - غرب - و آنجایی که به هر حال، قادر به این ایجاد پیوند نبودند، مساله جور دیگر ادامه یافت (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۱۳۲-۴۵).

۲-۲-۲ نگره های اجتماعی: تاختن او به غرب و ایده هایی که برخی اندیشه ورزان به پیروی از همتایان غربی خود داشتند، نشان از کیفیت ذهنی آخوندزاده در اتکا به یافته های ذهنی و... خود دارد که بیشتر این یافته ها در قفقاز به دست آمده و شاکله ای آنجایی دارد. در واقع از دیگران دعوت می کرد زیر نفوذ فرهنگی ها نباشند ولی خودش یک تحول خواه رشد یافته در محیط و فضای تحول خواهی روسیه و قفقاز شده بود که این ویژگی در نگره هایش هویداست. در نامه ای که به میرزا یوسف خان نوشته از انتقال ایده های مغرب زمین به آسیا انتقاد می کند و می نویسد:

«... دلایلی که برای ثبوت اندیشه های خود آورده اید، همه محصول فکر فرهنگی ست. شما فکر می کنید که به اقتباس از آن می توانید به مقصود خود نایل شوید. ولی ... با

تقلید از اندیشه های دیگران نتیجه یی عاید نمی شود.» (آخوند زاده، ۱۹۵۵: ۱۹۶ نیز آخوندزاده، ۲۵۳۷: ۱۴). همینکه دیگران را مقلد می داند، یعنی معتقد است که خودش، در پذیرفتن نگره های اروپایی جور دیگری عمل کرده و با تطبیق یافته های تازه، با ذهنیت شکل یافته اش به استقبال اندیشه ها رفته است. و این درست به نظر می رسد، چون قفقاز آن روزگار ملتهد از استبداد تزاری جولانگاه اندیشه و رزانی است که ایده های اروپایی را با مایه های بومی خود که از محیط دارند شکل داده اند. مطابق نبودن شرایط تاریخی زیست در اروپای غربی و روسیه و قفقاز، اندیشه و رزان این بخش را بیشتر پایبند داشته ها می کرده است و مایه های بومی در اندیشه آنان مقاوم می بود. آخوند زاده هم لابد آنان - کسانی چون مستشارالدوله - را به سوی گرایش به فضای قفقاز متأثر از روسیه به انتظار نشسته است. چیزی که گفته شد در نگره های او روشن است، «تاثیر اندیشه های اجتماعی جریان های دموکراتیک که به رهبری چرنشفسکی، در برولیوبوف و شچدرین پا می گرفت» (آخوندزاده، ۲۵۳۷: ۱۵).

او در بحث از مسایل اجتماعی - چنان که در خلاقیت هنری - آزادی خواه و فرهنگدوست است. مسایل مهمی که در نمایشنامه نویسی و نثر او مطرح می شد، در آثار فلسفی - اجتماعی اش نیز راه تکامل می پذیرد. او در این آثار مناسبت خود را با بسیاری از مسایل اجتماعی زمانه بیان داشته است. در نمایشنامه های رئالیست خود که در سال های ۱۸۵۰ تا ۱۸۵۶ نوشته و در داستان «ستارگان فریب خورده» طرز زندگی طفیلی و مفتخواران و نابرابری اقتصادی - سیاسی را بلایی بزرگ می انگارد، در آثار اجتماعی - سیاسی و فلسفی خود نیز همین مسایل را به بحث می گذارد و از برخی جهات دیدگاه آزادی طلبانه و مبارزه جویانه ی خود را آشکار می سازد (آخوندزاده، ۲۵۳۷: ۱۲).

با گذشت زمان هرچه به دور دوم سده نوزدهم می رسیم، تقویت اندیشه های متأثر از تحولات و پدیده های اجتماعی در روسیه و قفقاز، آشکار تر می شود و به همین نسبت

گرایش های تحول خواهانه درآخوند زاده نیز تقویت می گردد. «اندیشه های سالیان دربار ی آزادی ونتیجه ندادن تبلیغات گوناگون پیرامون اصلاحات اجتماعی،آخوندزاده را به این اندیشه می کشاند که هیچ شخصیت تاریخی نمی تواند از راه اصلاحات فرهنگی و ایدئولوژیک برای مردم موهبت آزادی هدیه کند»(آخوندزاده، ۲۵۳۷: ۲۵) دست یابی به آزادی از نظر آخوندزاده در گرو حرکت و کنش هایی صورت تحقق می گیرد که از اصلاحات اجتماعی گذشته و بنیان های دیگر را به هم زده باشد. این نگره با محتوای مدرنیته که آزادی از وجوه آن است، هم خوانی ندارد. مگر اینکه باز تعریفی در این وجه صورت گرفته باشد- که نظر ما هم همین است. «...چهره نخست [مدرنیته] بر بنیان های دموکراسی، آزادی، تساهل، نسبی گرایی، فرد گرایی و کثرت گرایی قرار دارد» (بشیریه، ۱۳۷۹: ۲۱-۲۴). غیر از این، باید توجه داشت که همه این وجوه باهم تعریف مدرنیته را می سازد. به واسطه نقش تحول خواهی عملگرایانه در ایده های او، از ایجاد کنش های اجتماعی فعال، پشتیبانی می کرد. اگرچه در استخدام دولت روس بود، اما نمی توانست این پشتیبانی را پنهان کند. به ویژه اگر جنبشی در دیگر سرزمین ها و در ایران صورت می گرفت، خیلی روشن پشتیبانی می کرد.

«حوادث و پدیده های اجتماعی سده ی ۱۹، در تکامل جهان بینی آخوندزاده نقشی عظیم داشت. اصلاحاتی که در سال ۱۸۶۱ در امپراتوری روسیه عملی شد، زندگی روستاییان را فلاکت بارتر ساخت و در نتیجه مبارزه های طبقاتی گسترش یافت. آخوندزاده گرچه در خدمت دولت روس بود، اما با روستاییان آذربایجان ارتباط داشت و به اوج گرفتن عصیان های آنان کمک می کرد.» (آخوندزاده، ۲۵۳۷: ۲۳، نیز، کرسیتیانسکایا، ۱۹۵۶: ۱۸۶). «در بینش اجتماعی آخوندزاده، ایده های سوسالیسم تخیلی نیز تاثیر برجای گذاشته است.» (آخوندزاده، ۲۵۳۷: ۲۶).

«در ربع سوم سده ی ۱۹ ایده های اجتماعی - سیاسی آخوندزاده تحت شرایط تاریخی کشورهای مشرق زمین، راه تکاملی درازی پیمود. این راه، راه پیچیده ی اندیشگی بود که آخوندزاده را از آرزو و طلب فرمانروای عادل ناباور به جنبش های بنیادی اجتماعی کشاند. (آخوندزاده، ۲۵۳۷ : ۱۳). و بهتر است روند این پوست اندازی را سریعتر از معمول ببینیم و تقویت نگره های انقلابی در او را از عوامل رسیدن به این مهم بدانیم.

۳-۲-۲ نگره ها در پیرامون دین و مذهب :

نگاه آخوندزاده به مذهب، نگاهی بنیان ستیز بود. شاید بتوان کلمه ای دیگر برای این وصف پیدا کرد، اما عجالتاً منظور این است که مدل نگاهش به مذهب نگره ای ناامیدانه به پیشبرد کار از مسیر مذهب در عرصه های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی بود. برای این ویژگی می توانست بازتعریفی از تعامل را رو نمایی کند که مدل آن در برخورد اندیشه ورزان اروپایی با مذهب رسمی پایگذاری شده بود. مسیحیت در بازتعریف نخبگان به زایش نقش تازه منجر شده بود که دست وپایش را از دراز شدن روی عرصه های اجتماعی و سیاسی - به صورت مستقیم - جمع کرده بود. مذهب از نظر او با آن چه برخورد اروپای دوره روشنگری با مذهب می بینیم، متفاوت است. و این دقیقاً نشان از دخالت نگره روسی به این هر دو است. درحالی که در نگره شرقی ای که آخوندزاده مبلغ آن شد، درتعریف تازه آنها، مذهب طرد می شد و تمام تلاش ها در عرصه های گوناگون برای این منظور صورت می پذیرفت. «... دو قضیه از هم جدا هستند، یکی علم است و دیگری اعتقاد» (آخوندزاده، ۱۹۵۱ : ۱۲۶). معتقد است تمام مذاهب باطله در دست استعمارگران به وسیله یی برای ساقط کردن مردم از هستی بدل شده اند تا اشغالگران بتوانند ثروت مادی و معنوی مردم را غارت کنند. و این خواست هرچه جلوتر می رفت، عرصه روبرویی را نیز به تقابل فرا می خواند، در واقع وزن کشی و کش و قوس، خواهی نخواهی میان دو سو شکل گرفته و نهادینه می شد. آدمیت «... عصیان او علیه شریعت» را، «زاده تفکر عقلی» او می داند

که «مخالف همه ادیان است، وهم اینکه تعصب دینی را بزرگترین مانع ترقی اجتماع می شمارد» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۲۰). این مخالفت با ادیان و مانع ترقی دانستن مذهب، پوششی فاصله دار از نگره های شکل گرفته در اروپای یاد شده دارد. ناسیونالیسمی هم که آخوندزاده از آن سخن می راند، زائیده تاثیر او از نگره های تاثیرگذار در اندیشه های اوست که به واسطه روس ها از اروپا گرفته است، ضد مذهب و گذشته گرایی ایده آلی.

۴-۲-۲ پیرامون مفهوم آزادی:

از مفاهیمی که او قصد دارد برای انتقال کامل اندیشه هایش در ایران به کارگیرد مفهوم آزادی است که به جای اینکه به ذات مفهوم متمرکز باشد از مفهوم برای انتقال نگره های تحول خواهانه خود استفاده می کند. یعنی بیشتر روی ایجاد انگیزه تحرک، مفهومی را به کار می گیرد که ذات این مفهوم، گاهی به نظر می رسد فدای مقصود شده است. به جای تعریف دقیق به همراه جزئیات، آن را تقابلی به کار گرفته و با تعریف حجمی، مشغول منکوب کردن رقیب می کند.

«آزادی مطلق دو گونه است: نخستین آزادی روحانی که متشرعان از دست ما گرفته اند و ما را عبد و بنده ی شریعت ساخته اند...دومی آزادی جسمانی که فرمانروایان دسپوت ما را از آن محروم کرده اند، ما را...مجبور به انجام انواع تکالیف سنگین ساخته اند. مادرین ماده، عبد بی حقوق ستمگران و بنده ی ذلیل آنان و محروم از نعمت آزادی شده ایم.» (آخوندزاده، ۲۵۳۷: ۱۶ نیز، ۱۹۵۱: ۳۲).

در نمایشنامه های رئالیست خود که در سال های ۱۸۵۶-۱۸۵۰ نوشته و در داستان «ستارگان فریب خورده» طرز زندگی طفیلی و مفتخوارانه و نابرابری اقتصادی-سیاسی را بلایی بزرگ می انگارد، در آثار اجتماعی-سیاسی و فلسفی خود نیز همین مسایل را به بحث می گذارد و از برخی جهات دیدگاه آزادی طلبانه و مبارزه جویانه ی خود را اشکار می سازد (صدیق ۲۵۳۷: ۱۲). مفهوم «آزادی» با «مبارزه» همراه همیشگی است و این مبارزه

هم برای تحول بنیادی انجام می‌گیرد. «تاثیر اندیشه های اجتماعی جریان های دموکراتیک که به رهبری چرنشفسکی، در برولیووف و شچدرین پا می‌گرفت، در شکل‌پذیری اندیشگی او مشهود است.» (صدیق، ۲۵۳۷ : ۱۵).

در غرب پی‌آمد معنادار اعتقاد به آزادی، نظارت بر کار دولت بود که پیش از تمرکز روی مفهومی مانند آزادی، شکل گرفته و بر اساس روش های جدید تبیین یافته بود. در شرق و به دنبال آن روسیه، آزادی مفهومی چون فضای قبلی نمی‌توانست داشته باشد و لاجرم دور مفاهیمی غیر از آن می‌چرخید. از جمله آزادی، ایجاد فرصت برای تقابل با حاکمیت هاشد که به اندازه کافی زیر سوال بود، و دولت ها، نخست به اندازه بایسته تکوین نیافته، دیگر اینکه دارای استعداد استقلال به اندازه آن بخش از اروپای مورد نظر نبودند. به همین خاطر، واژه آزادی از مفهوم بایسته و نخستین خود خالی می‌شد. دلیل اصلی این آسیب، متولد نشدن مدرنیته در روسیه و قفقاز آن زمان بود.

نتیجه‌گیری

آخوندزاده در خصوص دست‌یابی به روند نوگرایان، و راه‌های اصلی رسیدن به این مهم، پیشنهادهایی می‌کند و نقش حاکمان را هم در این مسیر نادیده نمی‌گیرد. و وجود حاکم را - به معنی شرقی آن - برای پیشبرد هدف لازم می‌داند و این را هم، نشان از روش بوم‌گرایانه او در اندیشه نوگرایی می‌توانیم به حساب آوریم. او می‌گوید یا «شهریار» باید موجد اصلاحات گردد و یا اینکه «ملت» برخیزد. «میرزا فتحعلی به هر دو جنبه توجه دارد، اما نظر اصلی او در جهت رستاخیز ملت است. نکته مهم اینکه وجهه نظرش در هر دو حالت رادیکال است» (آدمیت، ۱۳۴۹ : ۱۴۷). برای همین است که مدام از «دسپوت» و ستم‌کاری هیات استبدادی در کشور یاد می‌کند و حاکمان را با نگاه بدبینانه در آثار و اندیشه هایش بدرقه می‌نماید. این انکار کارکردی دستگاه حاکمه بنیادی است و ریشه در نگاه اندیشه‌ورزان روس به ساختار هیات حاکمه تزاری دارد. تحرکات نیم‌بندی

که در روسیه در سده ۱۹ اتفاق افتاد و سرانجامی چون اروپا نداشت، منجر به تقویت اندیشه های رادیکالی علیه تزارها شد و به خاطر مشکلاتی که توده های روسی پیدا کردند، نفرت از دستگاه بیشتر شد و این تنفر عمومی منجر به رشد نگره هایی شد که در تعاملات برای نوگرایی، جایی تاثیر گذار برای حاکم متصور نشدند، و برای آینده نوگرایی کشورشان به کمک و تلاش همه عناصر به جز روحانیون کلیسا و هیات حاکمه تزاری، چشم داشتند. و روشن است که فئودالیسم تخلیه نشده از نقش استبدادی روس، پیوند خود را با مذهب رایج نگه داشته بود و این هردو مانعی اساسی برای نوگرایی در سرزمین روسیه وقفراز شده بود و هرگز نمی توان ارزشی برابر برای به تعامل رسیدن این دستگاه ها در فرانسه و بریتانیا از یک سو و روسیه از سوی دیگر قائل شد.

در رسیدن به مفهوم آزادی هم، همانگونه که در پیش بیان شد، نوگرایی اصطلاحی پذیرفته شده در ساحت اندیشه های جدید- که وجهی از چهره های مدرنیته بود- پیامی روشن و مشخص داشت و کارکرد آن در «دولت» مسوول در برابر «مردم» معنا می یافت. و این مهم، در سپهر نوگرایی کشورهای تحققی می یافت که سن دولت در آنجا به جوانی رسیده بود، در حالی که روسیه وقفراز آن روزگار که آخوندزاده در سپهر اندیشه ها، هنوز با کمک هم فکراتش در پی پایه گذاری بستری برای آن می بود، هنوز زائیده نشده بود. و برای همین، واژه های جا افتاده برای یک محیط، در محیطی دیگر، اگر قصد رسیدن به همه مفهوم آن می بود، می بایست به فهم بیشترین پذیرندگان برسد و لاجرم دستکاری می شد- که در روسیه وقفراز شد. و از آنجا هم به دیگر سراها سرکشید از جمله ایران تشنه رسیدن به وضعیتی نو.

در انعکاس دیدگاه ها و واکنش های اندیشه ورزان در روسیه وقفراز پیرامون مذهب، باید دید که در روزگار مورد بحث در روسیه و اروپای مورد نظر- انگلیس و فرانسه- کشورهایایی که سرسلسله اندیشه های مدرن هستند، برای کارکردهای تعاملی ساختار جدید

با مذهب - به عنوان پایه ساختار قدرت در سده های پیشین - «بازتعریف تعاملی» ارائه دادند. و مذهب را به عنوان یک عنصر لازم برای پویایی نگرش های فردی مرتبط با حکومت نگه داشتند.. از نظر «متسکیو، هابز و بُدن نیز دین نقش مهمی را در کنترل اجتماعی ایفا می کند.» (باربیه، ۱۳۸۴ : ۱۴-۱۳). و مقصود آنان هم استفاده از کارکرد های هماهنگ مذهب با نظام جدید بود که بیشتر زندگی افراد همان جامعه مدرن را پوشش می داد. و دست درازی به تصمیم های ساختار مدرن - که همان افراد شکلش می دادند - نداشت. روشن است که هنوز برای مذهب نقش قائل بودند. حتی در روزگارانی که تعامل با کلیسا حالت «مبارزه» داشت، برای مذهب نقشی تعاملی قائل بودند، حتی ماکیاولی! «به خلاف سکولاریستهای فضل فروش در شناخت کارکرد و تأثیر سیاسی دین تردید نکرد» (عالم، ۱۳۸۹ : ۵۴). در مورد « نهادهای دینی بعنوان وسیله سیاستمدار برای پشتوانه دار کردن ثبات و امنیت دولت بحث کرد.» (عالم، ۱۳۸۹ : ۵۴). به واسطه همین نقش تعریف شده بود که قدرت بازدارندگی نهادهای رسمی در برابر دست اندازی های قدیمی این نهاد، تقویت شد. هرچه این نقش تقویت می شد، یعنی اقتدار مذهب کم شده و کنترل می شد. دولت ها مذهب را کنترل می کردند و مذهب هم در کنترل افراد تاثیر می گذاشت.» از نظر دوتوکویل... دین، در کنترل جامعه نیز نقش اساسی ایفا می کند. به عقیده وی دین در مقابل افراد، مانند سدهی است که نمی گذارد ملت، هر نظر تازه ای را قبول کند و جسارت یافته به هر امری اقدام نماید» (دوتوکویل، ۱۳۴۷ : ۵۹۵). و کنترل شدن آن منجر به تقویت نهادهای دیگری می شد که از بیشترین مردم نیرو می گرفتند. «دولتها روز به روز جای کلیسا را بعنوان مرجع حکومتی که بر فرهنگ نظارت میکنند، میگیرند» (طاهری، ۱۳۸۹ : ۱۶۹).

از این مذهبی که در اروپا - پس از پایان حاکمیت کلیسا - بازتعریف شد، مدرنیته برخاست. از آن نگره، چه برداشت و برخورداردی در روسیه شد؟ روشن است همانگونه که

در پیش آورده شد، رشد نیافتگی تاریخی ساختار مورد نیاز برای رسیدن به تعاملی کارکردی میان اندیشه های جدید و مذهب، مطابق با تعریف مدرنیته در روسیه، نگاه و انتظار از مذهب را به مسیری غیر از راه ترسیم شده می برد و این گریز ناپذیر می بود. مقاومت مذهب و حاکمیت فئودالی روسیه، در برابر دگر اندیشان، هر دو طرف را به سوی تقابل حقیقی کشاند که سرانجام بود یکی، بر نبود دیگری پیوند خورد.

اندیشه ورزان ایرانی در سده ۱۹، که آمادگی بایسته را برای رسیدن به فضایی دیگرگون تر از وضع حال داشتند، با هر نسیم اندیشه ای که از بیرون وزیدن می گرفت، امیدواری هایی به دست می آوردند. التهاب ایجاد شده پس از شکست ایران در جنگ های با روس، اندیشه ورزان را «تازیانه عبرتی» بود که به هوششان آورد تا به ناکارآمدی اندیشه های رایج پی ببرند. این خودآگاهی، سرچشمه های فروشاننده عطش را دنبال می کرد. قفقاز در نزدیکی بود و علقه تاریخی بر آن زخم تازه منجر به این شده بود که نگاه های نو از آن مسیر، «خودمانی» تصور شوند. و این بود که هرچه از آن مسیر می آمد، دارای ظرفیت نجات تصور می شد. و ما در آغاز زمان مورد بحث، بیشتر از آن مسیر اندیشه های نوین را میزبانی کردیم و بسیاری از این نگره ها، قالب محیط نخستین را در ادامه مسیر عوض کردند و رنگ محیطی دیگر را به خود گرفتند. و ما آنچه را دریافت کردیم، بی کم و کاست مربوط به مامن اولیه می دانستیم و نوگرایی ما، منجر به شناخت با واسطه برخی مفاهیم اساسی دارای اعتبار شد. و این مهم در آینده ما تاثیر داشت تا اکنون.

منابع

۱- آبراهامیان، یرواند، ۱۳۷۷، ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری

و محسن مدیر شانه چی، تهران، نشر مرکز

۱- آخوند زاده، ۱۹۵۱، کلیات آثار آخوند زاده، ج ۲، باکو

۲- آخوندزاده، ۲۵۳۷، مقالات فلسفی، ویراسته صدیق، تبریز، سعدی

- ۳- اتحادیه، منصوره، ۱۳۷۵، مجلس و انتخابات از مشروطه تا پایان قاجاریه، تهران، انتشارات تاریخ ایران
- ۴- آدمیت، فریدون، ۱۳۴۹، اندیشه های میرزا فتحعلی آخوند زاده، چاپ اول، تهران، انتشارات خوارزمی
- ۵- الکسی دو توکویل، ۱۳۴۷، دموکراسی در آمریکا، ترجمه رحمت الله مقدم، تهران، زوار
- ۶- برلین، آیزیا، ۱۳۷۷، متفکران روس، ترجمه نجف دریابندری، تهران، خوارزمی
- ۷- بشیریه، حسین، ۱۳۷۹، درآمدی بر جامعه شناسی تجدد، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
- ۸- پریستلی، جی بی، ۱۳۷۲، سیری در ادبیات غرب، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، امیر کبیر
- ۱۹۸-۱۹۹
- ۹- شاکری، خسرو، ۱۳۸۴، پیشینه های اقتصادی- اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی، تهران، نشر اختران
- ۱۰- شهباز، حسن، ۱۳۸۱، سیری در بزرگترین کتاب های جهان (خلاصه برجسته ترین آثار ادبی جهان و معرفی نویسندگان آنها، ج ۱، تهران، امیر کبیر
- ۱۱- عالم، عبدالرحمن، ۱۳۸۹، تاریخ فلسفه سیاسی غرب (عصر جدید و سده نوزدهم) ج ۱۳، تهران، نشر وزارت امور خارجه
- ۱۲- گنج بخش زمانی، سعید، ۱۳۷۸، «بررسی اندیشه های ولتر و آخوند زاده (بررسی چگونگی ورود آرای ولتری به مرزهای ایران از طریق آخوندزاده)»، مطالعات ادبیات تطبیقی، پاییز ۱۵۴-۱۳۵
- ۱۳- طاهری، ابوالقاسم، ۱۳۸۹، تاریخ اندیشه های سیاسی در غرب، ج ۱۰، تهران، نشر قومس
- ۱۴- طباطبایی-جوادی، ۱۳۹۵، تاملی درباره ایران، ج ۲ بخش ۱، چاپ دوم، تهران، مینوی خرد
- ۱۵- موریس باربیه، ۱۳۸۴، دین و سیاست در اندیشه مدرن، ترجمه امیر رضایی، تهران، نشر قصیده سرا
- ۱۶- میرسکی، د س، ۱۳۵۴، تاریخ ادبیات روسیه، ترجمه ابراهیم یونسی، ج ۱، تهران، امیر کبیر